

ملاحظات امنیت ملی و غرب‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۲۵

عبداله قنبرلو*

چکیده

این مقاله به دنبال تبیین پیوند ملاحظات امنیت ملی با سیاست خارجی غرب‌گرایانه ترکیه است. بررسی تحولات سیاسی و روابط خارجی ترکیه و سلف آن امپراطوری عثمانی طی سده‌های اخیر نشان می‌دهد دو دغدغه امنیت ملی در جهت‌دهی به سیاست خارجی این کشور نقش اساسی داشته است: سلطه خارجی و واگرایی داخلی. این دو موضوع که وابستگی نزدیکی به یکدیگر دارند، عمدتاً ریشه در ژئوپولیتیک خاص عثمانی/ ترکیه داشته‌اند. آنها باعث شده‌اند گرایش و اتکا به غرب به یک ویژگی غالب و دائمی سیاست خارجی جمهوری ترکیه طی سده اخیر تبدیل شود. برای غرب نیز حفظ ترکیه به مثابه یک متحد استراتژیک به منظور مهار قدرت‌های رقیب اهمیت اساسی داشته است.

کلیدواژه‌ها: امنیت ملی، سیاست خارجی، امپراطوری عثمانی، ترکیه، غرب‌گرایی،

اروپا، آمریکا، چندجانبه‌گرایی، دولت اردوغان

Ghanbarloo1979@gmail.com

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال پانزدهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۱ • شماره مسلسل ۵۸

مقدمه

امروزه با حضور پررنگ نخبگان اسلام‌گرای حزب عدالت و توسعه در رأس سیاست ترکیه، سیاست خارجی این کشور وارد مراحل پیچیده‌تری شده است. پیچیدگی موضوع از آنجا ناشی می‌شود که دولت فعلی ترکیه به رهبری رجب طیب اردوغان - مطابق با انتظارات و پیش‌بینی‌های بسیاری ناظران - گام‌های فعالانه‌ای به منظور استقلال سیاست خارجی ترکیه برداشته است. در این چارچوب، ترکیه موفق شد پیوندهای نزدیکی با کشورهای جهان اسلام برقرار کند، مناسبات ترکیه و اسرائیل به طرز بی‌سابقه‌ای به تیرگی گرایید، بعضاً موضع‌گیری‌های تندی علیه آمریکا اتخاذ شد و پافشاری ترکیه در موضوع الحاق به اتحادیه اروپا کاهش یافت. تا پیش از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان، تمرکز ترکیه به سمت جهان غرب و بالخصوص اتحادیه اروپا بود و در مسایل مناطق دیگر چندان فعالیت نداشت، اما پس از آن روند متفاوتی شکل گرفت. این کشور ضمن حفظ مناسبات مسالمت‌آمیز با جهان غرب، به سمت چندجانبه‌گرایی پیش رفت. در مناسبات ترکیه با دیگر قطب‌های قدرت از جمله روسیه و چین، پیشرفت‌های جدیدی حاصل شد.

یکی از مهم‌ترین نمودهای چندجانبه‌گرایی دولت اردوغان در گرایش آن به توسعه مناسبات با کشورهای خاورمیانه و جهان اسلام مشاهده می‌شود. برخی ناظران، فعال‌شدن ترکیه در مسایل خاورمیانه و جهان اسلام را با عنوان سیاست نوعثمانی‌گرایی توصیف می‌کنند. در این راستا، دولت اردوغان تلاش داشته بین اصول کمالیسم و نوعثمانی‌گرایی سازش ایجاد کند (رک: Taspinar, September 2008). این سیاست که بر هم‌گرایی، صلح و توسعه در جهان اسلام تأکید دارد، تا کنون با دستاوردهای قابل توجه مادی و معنوی همراه بوده است. علاوه بر پیشرفت‌های شگرف اقتصادی، دولت اردوغان به یکی از سمبل‌های استقلال از غرب و مقاومت در برابر توسعه‌طلبی اسرائیل و همچنین، حمایت از مردم فلسطین تبدیل شد. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های حمایت ترکیه از فلسطینی‌ها در قضایای ترک اجلاس داووس توسط اردوغان در اعتراض به رفتارهای سرکوب‌گرانه اسرائیل در غزه و همچنین، کشتی صلح اتفاق افتاد که طی آنها مواضع ضد اسرائیلی آنکارا با حمایت فراگیر بالخصوص در جهان عرب همراه گردید. به ویژه، پس از قضیه حمله نیروهای اسرائیلی به

کشتی صلح موقعیت ترکیه به مثابه سمبل مقاومت حق‌طلبانه در برابر اسرائیل به سرعت بهبود یافت، به نحوی که روزنامه پان‌عرب *القدس‌العربی* ادعا کرد اردوغان «عرب‌تر از اعراب» است (Rubin, December 2010: 16).

آنچه در این میان سیاست خارجی ترکیه را پیچیده‌تر جلوه می‌دهد، مواضع این دولت طی سال‌های پس از ۲۰۱۰ است. در این سال‌ها شاهدیم که گرایش به غرب مجدداً در سیاست خارجی پررنگ گردیده است. حمایت از سیاست ناتو در توسعه سیستم‌های دفاع موشکی این سازمان و هم‌سویی با غرب در مورد تحولات اخیر جهان عرب، نمودهای آشکاری از این قضیه می‌باشند. این پدیده طی دهه‌های گذشته نیز چند بار اتفاق افتاده است، به نحوی که غرب‌گرایی را به ویژگی غالب سیاست خارجی ترکیه تبدیل کرده است. به عنوان مثال، با وجود اینکه در قضایایی چون قبرس، فعالیت جدایی‌طلبان پ ک ک و مسایل حقوق بشری ترکیه، این کشور شاهد جبهه‌گیری غرب بوده و به تبع آن به سمت فاصله‌گرفتن از غرب پیش رفته، اما در نهایت، باز به سمت بازسازی و تعمیق مناسبات با آمریکا و اروپا بازگشته است.

مسئله فوق‌الذکر مبنای مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد. بنابراین، سؤال اصلی مقاله عبارتست از اینکه غرب‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه از چه منابعی سرچشمه می‌گیرد؟ با وجود اینکه متغیرهای مختلفی را می‌توان در پاسخ به این سؤال در نظر گرفت، به نظر می‌رسد ملاحظات امنیت ملی از مهم‌ترین متغیرهای دخیل در غرب‌گرایی سیاست خارجی ترکیه می‌باشد. این مقاله در صدد است پیوند ملاحظات امنیت ملی و سیاست خارجی ترکیه را به صورت تاریخی بررسی کند. به لحاظ زمانی، تمرکز مقاله بر تحولات سیاست خارجی دو و نیم سده اخیر ترکیه (و سلف آن عثمانی) است. به لحاظ محتوایی نیز دو شاخص بنیادین امنیت ملی مورد توجه قرار گرفته‌اند: ۱. امنیت در برابر دخالت و تهاجم خارجی، و ۲. امنیت در برابر انشقاق و از هم گسیختگی داخلی. در این راستا، ابتدا به بنیادهای نظری موضوع اشاره می‌شود و سپس، اثرگذاری ملاحظات امنیت ملی بر سیاست خارجی عثمانی / ترکیه طی دو و نیم سده اخیر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف. کلیات نظری

برای درک مبانی نظری سیاست خارجی دولت‌ها لازم است جهت‌گیری‌های مختلف دولت‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل تجزیه و تحلیل شود. البته، با بررسی این جهت‌گیری‌ها نمی‌توان به مبنای مشخص و مشترکی رسید، چرا که خط مشی بین‌المللی دولت‌ها بسیار متنوع است. محققان سیاست بین‌الملل با بررسی سیاست‌ها و رفتارهای انواع دولت‌ها در عرصه بین‌الملل به جمع‌بندی‌های مختلفی رسیده‌اند. یکی از متغیرهای بنیادینی که به مثابه بنیان سیاست خارجی دولت‌ها معرفی شده، امنیت ملی است. به عبارت دیگر، استلزامات امنیت ملی - در رأس آنها تمامیت و بقای ملی - مهم‌ترین نیروهای هدایت‌کننده سیاست خارجی دولت‌ها هستند.

چون ممکن است مصادیق تهدیدات امنیت ملی در طول زمان ثابت نباشند، در سیاست خارجی دولت‌ها نیز تغییرات مشابهی ایجاد می‌شود. تاریخ روابط بین‌الملل مملو از شواهدی درباره این تغییرات است. برای مثال، دولت انگلستان تحت پادشاهی هنری هشتم (۱۵۴۷-۱۴۹۱) در حالی که در سال ۱۵۱۲ برای مقابله با فرانسه دست به اتحاد با هابسبورگ‌ها زده بود، حدود سه سال بعد با فرانسه در برابر هابسبورگ‌ها ائتلاف کرد. همین دولت در سال‌های ۱۵۲۲ و ۱۵۴۲ مجدداً با هابسبورگ‌ها در برابر فرانسه متحد گردید. همچنین، در حالی که دولت بریتانیا در سال ۱۷۵۶ با پروس علیه فرانسه و هابسبورگ‌ها ائتلاف کرده بود، در سال ۱۷۹۳ برای مقابله با تهدید ناپلئون بناپارت به اتحاد با پروس و هابسبورگ‌ها روی آورد. ایالات متحده در دهه‌های اولیه تأسیس بر کناره‌گیری از مسایل اروپا تأکید داشت. این موضوع در نطق اختتامیه ریاست جمهوری جورج واشینگتن در سپتامبر ۱۷۹۶ و همچنین دکترین ۱۸۲۳ پرزیدنت جیمز مونروئه آشکار است. با این حال، این کشور بعدها به انحاء مختلف از این سیاست فاصله گرفت و در هر دو جنگ جهانی اول و دوم به ائتلاف با متفقین در برابر آلمان روی آورد. در سال ۱۹۴۷، هاری ترومن طی پیامی به کنگره، سیاست خارجی آمریکا را بر اساس سیاست جهانی سد نفوذ پی‌ریزی کرد (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۳۲-۳۱). در حالی که این کشور در طول جنگ جهانی دوم به ائتلاف با اتحاد شوروی دست زده بود، بعد از جنگ به دشمن اصلی آن تبدیل شد. با این حال، در سیاست خارجی آمریکا طی سده اخیر، ائتلاف آمریکا و قدرت‌های اروپای غربی وضعیت نسبتاً باثباتی داشته است.

شواهد فوق‌الذکر نشان می‌دهد اقتضانات امنیت ملی، سیاست خارجی دولت‌ها را به نحو اساسی تحت تأثیر قرار می‌دهد. تجربه دولت‌ها از تهدیدات و فرصت‌هایی که در عرصه خارجی با آنها مواجه هستند، در پی‌ریزی و قوام‌یابی سیاست خارجی دولت‌ها نقش بنیادی دارند. هانس جی. مورگنتا، از معماران بنام مکتب رئالیسم در روابط بین‌الملل، استدلال می‌کند که دولت‌ها در سیاست خارجی تابع منافع ملی خویش هستند. با توجه به اینکه کسب این منافع تابع قدرت ملی است، سیاست بین‌الملل به صورت عرصه مبارزه بر سر قدرت شکل یافته است. قلمرو سرزمینی، سیستم سیاسی و فرهنگ، اجزائی از منافع ملی هستند. در رأس همه مصادیق منافع ملی، بقای دولت ملی قرار دارد که کلیدی‌ترین هدف در سیاست خارجی است. در صورتی که دولت ملی جای خود را به واحد یا سازمان دیگری دهد، حفاظت از بقای سازمان جدید به اولویت سیاست خارجی تبدیل خواهد شد (Morgenthau, December 1952: 972-973).

به تبع رشد مکتب رئالیسم در مطالعات روابط بین‌الملل، به خصوص سال‌های بین اواخر دهه ۱۹۳۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ که رئالیسم کلاسیک غالب بود، امنیت ملی به مثابه کلیدی‌ترین متغیر مؤثر بر سیاست خارجی دولت‌ها شناخته شد. مفهوم امنیت ملی که در سال‌های پس از پایان جنگ جهانی دوم باب شد، توصیف‌کننده حوزه‌ای از سیاست عمومی بوده که معطوف به صیانت از استقلال و آزادی عمل^۱ دولت است. مهمترین ابزارهای لازم برای پیگیری تأمین این هدف عبارتند از: نیروهای مسلح، دستگاه دیپلماسی و کارگزاری‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی. حملات و تجاوزهای نظامی سایر کشورها عمده‌ترین تهدیدات علیه امنیت ملی تلقی می‌شوند و در برابر آن، نیروی نظامی و توانایی جنگ مؤثرترین ابزار مهار تهدیدات یا تأمین امنیت ملی به حساب می‌آیند. آنچه باید ایمن و امن بماند و هدف نهایی سیاست امنیت ملی محسوب می‌شد، کشور یا همان دولت-ملت است (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۹-۱۷).

البته، تأکید بر امنیت ملی به مثابه بنیان سیاست خارجی ضرورتاً بدین مفهوم نیست که دغدغه امنیت ملی برای همه دولت‌ها هم‌سان است. بسته به شرایط مختلف، از جمله سیستم سیاسی، موقعیت ژئوپولیتیک و موقعیت ژئواکونومیک، ممکن است در شدت تهدیدات و آسیب‌پذیری دولت‌ها تغییراتی حاصل شده و به تبع آن، دغدغه امنیت ملی وزن و نقش

متفاوتی در جهت‌دهی به سیاست خارجی دولت‌ها داشته باشد. برای مثال، طی دهه‌های پیش از جنگ جهانی دوم، لهستان در مقایسه با بسیاری از کشورهای هم‌ردیف خود وضعیت ناامن‌تری داشت. این آسیب‌پذیری و ناامنی، بیشتر ریشه در مسایلی چون وسعت سرزمینی، بی‌ثباتی سیاسی، مرزهای غیر قابل دفاع و مهمتر از همه، همسایگان قدرتمند و توسعه‌طلب (روسیه و آلمان) داشت. اگر روسیه و آلمان دولت‌های ضعیفی بودند یا اگر لهستان دولت قدرتمند و مرزهای کوهستانی قابل دفاعی داشت، آسیب‌پذیری کمتر و امنیت بیشتری داشتند (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۳۶-۱۳۵). در چنین شرایطی، موفقیت سیاست امنیت ملی مستلزم اتخاذ تدابیر پیچیده‌تری است. صرف تمرکز بر تقویت قوای نظامی ممکن است ثمربخش نباشد. این سیاست، هم می‌تواند بر رفاه ملی (و به تبع آن وفاداری ملی) اثر منفی بگذارد و هم ممکن است بازداندگی مناسبی در برابر تهدیدات خارجی ایجاد نکند. یکی از راه‌های معمول برای چنین دولت‌هایی، مدیریت روابط بین قدرت‌های رقیب است که این روش نیز ریسک‌های خاص خود را دارد.

در مجموع، زمانی که امنیت ملی به مثابه مبنای کلیدی سیاست خارجی دولت شناخته شود، سیاست خارجی بر اصل حفاظت از موجودیت فیزیکی کشور در برابر تهدیدات استوار می‌گردد. اگرچه این تهدیدات غالباً ریشه خارجی دارند، اما ممکن است تهدیدات مشابهی از سوی کنش‌گران داخلی صورت گیرد. گروه‌های جدایی‌طلب یا تروریست‌ها مصادیق بارزی از این گونه تهدیداتند که ممکن است تحت حمایت کنش‌گران یا نیروهای خارجی قرار داشته باشند. بنابراین، امنیت ملی دولت‌ها اقتضا دارد برای مهار این گونه تهدیدات همواره آمادگی داشته باشند. نیروهای پلیس و ارتش، مهم‌ترین ابزارهای مقابله با چنین تهدیداتی هستند. در برخی موارد، دولت‌ها برای دفع تهدیدات داخلی از کنش‌گران خارجی کمک گرفته یا بر عکس به مقابله با حامیان خارجی تهدیدگران داخلی مبادرت می‌ورزند که در این گونه موارد، سیاست خارجی به طور مستقیم برای مهار تهدیدات داخلی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در پارادایم رئالیسم، تهدیدات داخلی کم‌اهمیت تلقی می‌شوند، چرا که معمولاً دولت‌ها برای مهار آنها توانایی دارند. از این رو، تمرکز رئالیسم بر تهدیدات خارجی است.

ب. تهدیدات امنیت ملی و قوام‌یابی سیاست خارجی ترکیه

برای بررسی عقبه سیاست خارجی ترکیه لازم است تحولات امنیت ملی و سیاست خارجی این کشور را از زمان آغاز عصر افول امپراطوری عثمانی مرور کنیم. سیاست خارجی جمهوری ترکیه که در سال‌های پس از جنگ جهانی اول پا به عرصه ظهور نهاد، عمیقاً متأثر از تجربه ترک‌ها در دوره افول امپراطوری عثمانی است. در این دوره که ضعف و عقب‌ماندگی امپراطوری مقارن با توان‌مندی و پیشرفت غرب بود، حاکمیت و تمامیت سرزمینی عثمانی با امواج مکرری از تهدیدات امنیتی عمدتاً خارجی روبه‌رو شد، به نحوی که ترک‌های محدوده آناتولی در نهایت مجبور شدند به مرزهای ترکیه فعلی بسنده کنند. در حال حاضر که نزدیک به یک سده از زمان فروپاشی امپراطوری عثمانی می‌گذرد، تجربه تلخ ترکیه از عصر زوال امپراطوری همچنان بر خط مشی سیستم سیاسی و به‌خصوص استراتژی امنیت ملی دولت سایه افکنده است.

۱. دوره زوال امپراطوری عثمانی: ضعف و ناامنی فزاینده

از سده چهارم تا نوزدهم میلادی، امپراطوری عثمانی، یکی از قدرت‌های ذی‌نفوذ و مؤثر در تحولات بین‌المللی از جمله تحولات اروپا بود. ترک‌ها با تأسیس حکومت عثمانی، شرایط تشکیل امپراطوری بزرگ اسلامی را فراهم کردند. آنها با ایجاد سلسله‌هایی در آناتولی در سه قاره آسیا، اروپا، و آفریقا نفوذ کردند. این دولت در سده هفدهم به اوج توسعه ارضی رسید و به یمن عواملی نظیر انعطاف‌پذیری و تساهل فرهنگی، مهارت‌های تشکیلاتی و سازمانی و ضعف دشمنان، از دروازه‌های وین تا آذربایجان و از کریمه تا سودان گسترش یافت (هاکان یاووز، ۱۳۸۹: ۴۵). در حالی که تا چند سده عثمانی یکی از بزرگترین و بانفوذترین قدرت‌های جهانی بود، با رشد اروپای مدرن و ظهور قدرت‌های توسعه‌طلب اروپایی، نشانه‌های ضعف و زوال این امپراطوری آشکار شد. عقب‌افتادن از مدرنیزاسیون و پیشرفت‌های شگرف غرب در بروز مشکلات و افول عثمانی نقش اساسی داشت. این شرایط زمینه‌ساز دست‌اندازی و دخالت‌های فزاینده قدرت‌های اروپایی و همچنین، بروز منازعات و حرکت‌های استقلال‌طلبانه در حریم امپراطوری شد. به همین دلیل، دغدغه حفظ استقلال و تمامیت سرزمینی در برابر قدرت‌های خارجی و همچنین، تأمین انسجام و یکپارچگی داخلی در جهت‌دهی به سیاست خارجی عثمانی، پررنگ‌تر گردید.

دوره تراژیک امپراطوری عثمانی از دهه‌های پایانی سده هجدهم که مقارن با انقلاب صنعتی غرب بود، آغاز گردید. در سده هجدهم، عثمانی در برابر دشمن عمده خویش، یعنی اتریش متحدانی چون فرانسه را داشت. در این سده، ظهور روسیه به عنوان قدرت بزرگ و در عین حال توسعه‌طلب، زمینه‌ساز موجی از تهدیدات امنیتی و جنگ‌های امپریالیستی علیه عثمانی گردید. جنگ ۷۴-۱۷۶۸ که به دنبال تهاجم روس‌ها در محدوده دریای سیاه در گرفت، منجر به معاهده‌ای تحمیلی و تحقیرآمیز به نام کوچوک کاینارجه^۱ علیه عثمانی در ۱۷۷۴ شد. بر اساس این معاهده، عثمانی مجبور شد حضور روسیه در سواحل شمالی دریای سیاه، استقلال شبه‌جزیره مسلمان‌نشین کریمه^۲ (در عمل تحت کنترل روسیه)، حق دریانوردی روسیه در دریای سیاه و تنگه‌های بسفر و داردانل و تحت‌الحمایگی اتباع ارتدوکس امپراطوری عثمانی توسط روسیه را بپذیرد (رک: Davison, 1976). با وجود اینکه از کوچوک کاینارجه بعضاً به عنوان ننگین‌ترین معاهده تاریخ عثمانی یاد می‌شود، اما آن نتوانست عطش توسعه‌طلبی و اشغال‌گری روس‌ها را ارضا کند. چندی بعد، در سال ۱۷۸۳ روسیه کریمه را به خاک خود منضم کرد. سپس، به دنبال جنگ ۹۲-۱۷۸۷ روس‌ها سرزمین‌های بیشتری را در محدوده بین دو رود دنیستر و بوگ^۳ به اشغال درآوردند. مسایلی چون لشکرکشی‌های ناپلئون، جنگ و اشغال‌گری روسیه در ایران و ورود عثمانی به بازی قدرت‌های اروپایی باعث شد روس‌ها برای مدتی از اشغال‌گری در عثمانی کنار بکشند. در جریان لشکرکشی‌های ناپلئون، بخش‌هایی از امپراطوری عثمانی تحت اشغال فرانسه درآمد و به دنبال آن، دخالت قدرت‌های دیگر اروپا، به ویژه بریتانیا در مسایل عثمانی پررنگ‌تر شد. با وجود اینکه مسایلی چون لشکرکشی ناپلئون به مصر در ۱۷۹۸ باعث تیرگی مناسبات عثمانی و فرانسه شده بود، اما در نهایت، دولت عثمانی به دوستی با فرانسه گرایش یافت و همین موضوع بر مناسبات امپراطوری با بریتانیا و روسیه اثر منفی گذاشت (Zürcher, 2004: 25).

پس از کنگره ۱۵-۱۹۱۴ وین، روسیه همچنان به تهدیدات خود علیه عثمانی ادامه داد. یکی از انگیزه‌های مهم تزار روسیه در گرایش به تشکیل «اتحاد مقدس» با شرکت سلاطین قدرت‌های مسیحی قرارداد مسیحیت در برابر اسلام و تسهیل مداخله‌گری در ممالک اسلامی بود (نقیب‌زاده،

1. Küçük Kaynarca

2. Crimea

3. Dniester and Bug

۱۳۸۷: ۶۲). روس‌ها پس از جنگ‌های پیروزمندانه علیه ایران و تحمیل معاهدات گلستان (۱۸۱۳) و ترکمنچای (۱۸۲۸)، طی جنگی در سال‌های ۲۹-۱۸۲۸ شکست دیگری را بر نیروهای عثمانی وارد کردند که به تبع آن ادیرنه^۱ واقع در ۲۵۰ کیلومتری استانبول پایتخت امپراطوری عثمانی اشغال گردید (Çetinsaya, 2007: 6). دخالت‌های خارجی و شکست‌های عثمانی مقارن با رشد حرکت‌های استقلال‌طلبانه در قلمرو این امپراطوری بود. مصر یکی از کانون‌های مهم استقلال‌طلبی بود که مسایل آن به خصوص در دهه ۱۸۳۰ فشارهای زیادی بر امپراطوری تحمیل کرد. این گونه حرکت‌ها پیش از پیش بر دخالت و نفوذ قدرت‌های خارجی در قلمرو عثمانی افزود.

پس از انقلاب فرانسه، تفکر اصلاح‌طلبی سلاطین عثمانی را نیز تا حدی تحت تأثیر قرار داد. انگیزه سلاطین از اصلاحات عمدتاً تحکیم انسجام درونی و قدرت مرکزی امپراطوری در برابر تهدیدات امنیتی بود. در همین چارچوب، بازسازی و کارآمدسازی ارتش و بوروکراسی با روش‌های غربی از اهداف مهم اصلاحات بود. در عمل، پروژه‌های اصلاحی به خصوص طی دهه‌های اول، ثمرات عمیق و ماندگاری به دنبال نداشتند. در دوره سلطنت عبدالمجید اول (۶۱-۱۸۳۹) دوره جدیدی از برنامه‌های اصلاحی شروع شد که به دوره «تنظیمات» معروف است. در دوره تنظیمات، مسأله برابری اتباع صرف نظر از نژاد، قومیت و مذهب به طور جدی‌تری مورد توجه قرار گرفت. حکومت مرکزی تلاش کرد در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی، اصلاحاتی به سبک غربی انجام دهد. حامیان اصلاحات بر این باور بودند که نجات امپراطوری مستلزم ادغام در سیستم سیاسی و اقتصادی غرب است. دولت عثمانی تلاش کرد هم به منظور اعمال مؤثر اصلاحات و هم مقابله با تهدیدات روسیه، توجه قدرت‌های غربی را به سمت خود جلب کند (Çetinsaya, 2007: 7).

در نتیجه، در دوره تنظیمات، بریتانیا (و گاهی فرانسه و اتریش) به حامیان عثمانی در برابر روسیه تبدیل شدند. حمایت بریتانیا از عثمانی در کنار تسهیل ارتباط لندن با مستعمرات شرق سوئز، باعث می‌شد امپراطوری عثمانی به مثابه سپری در برابر روسیه عمل کند. از نتایج مهم این وضع، پیروزی عثمانی (به کمک بریتانیا و فرانسه) در برابر روسیه در جنگ ۵۶-۱۸۵۳ کریمه بود. این جنگ به دلیل تلاش روسیه برای توسعه نفوذ در بالکان و حوزه مدیترانه از طریق دامن‌زدن به

اختلافات مذهبی و قومی درگرفت. بر اساس معاهده پاریس که در مارس ۱۸۵۶ به امضای روسیه، عثمانی و قدرت‌های اروپایی رسید، استقلال و تمامیت ارضی عثمانی به رسمیت شناخته شد، بی‌طرفی و غیرنظامی شدن دریای سیاه مورد پذیرش قرار گرفت و روسیه از دخالت در مولداوی و والچیا منع شد (Zürcher, 2004: 53-54). به این ترتیب، عثمانی از سیاست هم‌گرایی با قدرت‌های اروپایی نتیجه دید و به همکاری بیشتر با کنسرت اروپا گرایش یافت.

از معاهده پاریس تا سال ۱۸۷۵، مناسبات نسبتاً آرامی بر روابط خارجی عثمانی حاکم بود، هر چند که حکومت مرکزی با مسایل متعدد داخلی از جمله حرکت‌های استقلال‌طلبانه در بالکان و برخی نقاط عربی امپراطوری درگیر بود. با این حال، به تدریج دخالت‌های روسیه و قدرت‌های دیگری چون اتریش در بالکان افزایش یافت. این فرایند به شکل‌گیری «بحران بزرگ شرق» در سال‌های ۷۷-۱۸۷۵ منجر شد. از سوی دیگر، بروز مسایلی چون مشکلات داخلی فرانسه و تردید در مورد آینده عثمانی باعث شد حمایت بریتانیا و فرانسه از عثمانی کم‌رنگ‌تر گردد. از سال ۱۸۷۵، شرایط بالکان بسیار بغرنج بود و دولت عثمانی را با سردرگمی بیشتری مواجه ساخته بود. یونان که در سال ۱۸۳۰ به استقلال رسیده بود، هنوز بر سر تصرف کرت با عثمانی در ستیز بود. پادشاهی رومانی که از ادغام شاهزاده‌نشین‌های خودمختار والاشی و مولداوی (خودمختاری آنها در کنفرانس ۱۸۵۶ پاریس تضمین شد) در سال ۱۸۵۷ تشکیل شده بود، تحت حمایت روسیه قرار داشت. شاهزاده‌نشین مونته‌نگرو عملاً خودمختار بود. همچنین، شاهزاده‌نشین صربستان برای وحدت بالکان در برابر عثمانی و اتریش - مجارستان تلاش می‌کرد. تنها بلغارستان و بوسنی و هرزگوین تحت حاکمیت مستقیم عثمانی قرار داشتند که همین‌ها نیز با دخالت‌ها و نفوذطلبی‌هایی روسیه و اتریش - مجارستان مواجه بودند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۰۶-۱۰۵).

در سال‌های بحرانی امپراطوری عثمانی، جریان اصلاح‌طلب مشروطه‌خواه نیز به شدت فعال بود. در حالی که این روند به تدوین قانون اساسی در ۱۸۷۶ و تشکیل پارلمان در ۱۸۷۷ منجر شد، روس‌ها تهاجم جدیدی را در محدوده بالکان و آناتولی شرقی شروع کردند. در جنگ ۷۸-۱۸۷۷ نیروهای روس موفق شدند تا حومه استانبول پیش روند. اگرچه بریتانیا با اشغال عثمانی مخالفت کرده و ناوگان خود را برای دفاع از استانبول اعزام کرد، اما روس‌ها توانستند عثمانی را به پذیرش شرایط صلح مورد نظر خود و معاهده ۱۸۷۸ سن استفانو وادارند

که بر اساس آن، خودمختاری «بلغارستان بزرگ» تأیید شد. در پی فشار و تهدید بریتانیا، روس‌ها توافق کردند معاهده سن استفانو را به کنگره بین‌المللی برلین (ژوئن ۱۸۷۸) ارائه کنند. این کنگره مرزهای دولت جدید بلغارستان را کاهش داد، اشغال بوسنی و هرزگوین توسط اتریش-مجارستان را پذیرفت و با واگذاری باتومی، قارص، و اردهان به روسیه موافقت کرد. پس از کنگره برلین، امپراطوری عثمانی حدود یک پنجم جمعیت و نزدیک به دو پنجم سرزمینش را از دست داده بود (Çetinsaya, 2007: 8).

در دوره سلطنت عبدالحمید دوم (۱۸۷۶-۱۹۰۹)، تحول جدیدی در خط مشی سیاسی عثمانی ایجاد شد. وی به بهانه شکست تحقیرآمیز از روسیه و آشوب‌های داخلی، در برابر اصلاح‌طلبان موضع گرفت. در این چارچوب، سلطان قانون اساسی را به تعلیق درآورده و پارلمان را منحل کرد. وی در کنار استفاده از اسلام به عنوان منبع مشروعیت تصمیمات داخلی و خارجی، رویکرد نسبتاً بدبینانه‌ای (در مقایسه با اصلاح‌طلبان سابق) در مورد غرب داشت. دو هدف عمده وی از تغییرات جدید عبارت بود از ایجاد وحدت داخلی و مقابله با دخالت قدرت‌های خارجی. با این حال، اصلاحات در زمینه‌های فنی و آموزشی ادامه یافت (Altunışık and Tür, 2005: 5-6). عبدالحمید برای حفاظت از تمامیت و استقلال عثمانی به جای ورود به اتحادها و ائتلاف‌های اروپا، به سیاست خارجی متعادل و تقریباً بیطرفانه روی آورد. حتی تلاش کرد با دشمن سنتی امپراطوری یعنی روسیه نیز مناسبات آرامی داشته باشد. سلطان همچنین به منظور محدود کردن بریتانیا و روسیه پیوندهای نزدیکی با آلمان-که در آن زمان قدرت رو به رشد بود- برقرار کرد. استراتژی بیطرفی و تعادل برای مدتی (حداقل تا اواخر دهه ۱۹۸۰) ثمربخش بود. این موفقیت تا حدی تابع شکاف‌ها و موازنه‌های بین قدرت‌های بزرگ و مدیریت عثمانی بر آنها بود. در آن زمان، روسیه و بریتانیا بر سر کنترل تنگه‌های بسفر و داردanel رقابت داشتند، روسیه و اتریش-مجارستان بر سر نفوذ و تسلط بر بالکان کشاکش می‌کردند، برخورهایی بین بریتانیا و فرانسه در مصر جریان داشت و بین فرانسه و ایتالیا نیز در شمال آفریقا رقابت جریان داشت. پس از ۱۸۹۷ آزادی عمل سلطان تا حدی کاهش یافت، چرا که روسیه و اتریش-مجارستان در مورد بالکان به توافق رسیدند و بریتانیا و روسیه نیز در سال ۱۹۰۷ به اتحاد رسیدند (Çetinsaya, 2007:8-9).

شرایط دوره عبدالحمید از جمله فضای نوین بین‌المللی و به ویژه، استبداد سلطان موجب ظهور طیفی جدید و نسبتاً رادیکال از اصلاح‌طلبان در قالب «جنبش ترکان جوان» شد که خواهان اصلاحات اساسی در سیستم سیاسی امپراطوری بودند. این جنبش که گروه‌های قومی و مذهبی مختلفی را در بر می‌گرفت، از حوادثی چون برقراری سیستم‌های مشروطه در ژاپن، روسیه، و ایران تأثیر پذیرفت. سران جنبش به منظور ایجاد انسجام و وحدت درونی در برابر عبدالحمید «کمیته اتحاد و ترقی» را ایجاد کردند. قانون اساسی، پارلمان و حکومت بر اساس قانون، اهداف کلیدی ترکان جوان بودند. مبارزات جنبش بالاخره به ثمر نشست و کمیته اتحاد و ترقی در قالب سیستم سیاسی مشروطه، اداره امور کشور را به عهده گرفت. مدت کوتاهی پس از به قدرت رسیدن کمیته در سال ۱۹۰۸، بلغارستان اعلام استقلال کرد. در روز بعد اتریش - مجارستان از الحاق بوسنی و هرزگوین خبر داد. در همین سال، کورت بر خلاف تعهدات معاهده ۱۸۷۸ برلین به اتحاد با یونان روی آورد. در کنار این مسایل، فعالیت اپوزیسیون حکومت جدید شامل محافظه‌کاران مذهبی و لیبرال‌ها باعث شد موضع دولت نسبت به مخالفان و منتقدان تندتر شود، به نحوی که در سال ۱۹۰۹ عبدالحمید به اتهام سازمان‌دهی ضد انقلاب از مقام خویش برکنار و سپس تبعید شد. طی این چند سال، شورش‌های مختلفی در یمن، مقدونیه و آلبانی رخ داد. در سال‌های ۱۲-۱۹۱۱ عثمانی‌ها به جنگ با ایتالیا به خاطر تهاجم آن به لیبی اقدام کردند که پس از مواجهه با حمله ائتلافی از دولت‌های بالکان شکست در جنگ را پذیرفتند. آنها در جنگ‌های ۱۳-۱۹۱۲ بالکان شکست‌های تحقیرآمیزی از اتباع سابق خود خوردند، به نحوی که امپراطوری عثمانی در نهایت کلیه سرزمین‌های اروپایی‌اش را از دست داد. این شکست‌ها به روند زوال امپراطوری سرعت بخشید (Altunışık and Tür, 2005: 7-9).

ناکامی و شکست مکرر دولت ترک‌گرای کمیته اتحاد و ترقی نشان داد انقلاب ۱۹۰۸ نتوانسته زمینه‌ساز حل و فصل مشکلات امپراطوری گردد. پس از جنگ‌های بالکان، رهبران کمیته اتحاد و ترقی به این نتیجه رسیدند که در شرایط جاری سیاست بین‌الملل اتخاذ سیاست بیطرفی و انزوا زیان‌های بیشتری برای بقای امپراطوری دارد. از این رو، ابتدا تصمیم بر آن شد که حمایت دول بریتانیا و فرانسه به سمت عثمانی جلب شود. این دو قدرت که از سال ۱۹۰۴ در قالب یک

پیمان مودت^۱ متحد شده بودند، مناسبات نزدیکی با روسیه داشتند، اما سپس گزینه اتحاد با آلمان انتخاب شد و در جنگ جهانی اول نیز عثمانی در ائتلاف با آلمان وارد جنگ شد. در طول جنگ، عثمانی در سه جبهه درگیر شد: در جبهه آناتولی شرقی با روسیه و در جبهه‌های غرب آناتولی و سرزمین‌های عرب خاورمیانه با بریتانیا و فرانسه. در آغاز، با وجود مقاومت‌های موفقیت‌آمیزی که در داردافل صورت گرفت، روس‌ها در آناتولی شرقی نفوذ کردند و نیروهای بریتانیا به سرزمین‌های جنوب آناتولی وارد شدند. طی جنگ، قدرت‌های متفق چندین موافقت‌نامه به منظور تقسیم عثمانی امضا کردند. در محدوده آناتولی، نقاطی شامل سرزمین‌های شرق خط ترابزون- وان تحت اشغال روسیه درآمد، بریتانیا بر فلسطین و بین‌النهرین مسلط شد و فرانسه توانست سوریه و کیلیکیا را تحت کنترل درآورد. بریتانیا و فرانسه در ازای پیوستن ایتالیا به متفقین، وعده واگذاری بخشی از جنوب غربی آسیای صغیر را به این کشور دادند که بعداً محقق شد. پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و خروج روس‌ها از منطقه، ارتش عثمانی توانست آناتولی شرقی را بازپس گیرد، اما سرزمین‌های جنوب آناتولی از امپراطوری جدا باقی ماندند. در طول جنگ با تلاش قدرت‌های بزرگ، به ویژه بریتانیا تحولات بزرگی در چهره خاورمیانه ایجاد شد. تشکیل دولت‌های مستقل عرب در سرزمین‌های جنوب آناتولی و شبه‌جزیره عربستان و همچنین، تشکیل دولت مستقل یهودی که همگی چندین سال پس از جنگ تحقق یافتند، از پیامدهای این تلاش‌ها هستند (رک: Fromkin, 1989).

پس از آتش بس مودروس^۲ در اکتبر ۱۹۱۸، اشغال‌گری دولت‌های غربی در عثمانی همچنان ادامه یافت، به نحوی که حتی استانبول، پایتخت امپراطوری نیز تحت اشغال بریتانیا درآمد. در آگوست ۱۹۲۰ معاهده تنبیهی و تحقیرآمیز صلح سور^۳ بر امپراطوری تحمیل شد. بر اساس این معاهده:

۱. کلیه سرزمین‌های عرب عثمانی از قلمرو آن جدا شدند. بریتانیا قیمومت ممالک فلسطین، سوریه جنوبی (ترنس‌جوردن)، بین‌النهرین (عراق) شامل منطقه نفت‌خیز موصل را به عهده گرفت. فرانسه علاوه بر قیمومت بر لبنان و سوریه، به یک قلمرو نفوذ در آناتولی جنوبی دست یافت؛

1. Entente Cordiale
2. Mudros
3. Sèvres

۲. استقلال پادشاهی حجاز به رسمیت شناخته شد؛
۳. ایتالیا در جنوب غربی آسیای صغیر به یک قلمرو نفوذ دست یافت. جزایر دودکانس و رودس در دریای اژه به ایتالیا رسید و مابقی جزایر اژه نصیب یونان شدند؛
۴. تراس (تراکیه) شرقی و محدوده اطراف ایزمیر به یونان داده شد؛
۵. تنگه‌های بسفر و داردانل بین‌المللی شده و سرزمین‌های اطراف آنها غیرنظامی اعلام شدند؛
۶. جمهوری مستقل ارمنی در آناتولی شرقی ایجاد شد؛ و
۷. نواحی کردنشین شمال موصل با شرط دریافت خودمختاری در قلمرو امپراطوری باقی ماند و حق آن برای ارجاع تقاضای استقلال به جامعه ملل طی یک سال به رسمیت شناخته شد (Altunışık and Tür, 2005: 14).

تحمیل معاهده سور توسط قدرت‌های خارجی و امضای آن توسط حکومت سلطان محمد ششم (۱۹۲۲-۱۹۱۸) در تحریک ناسیونالیست‌های ترک به رهبری مصطفی کمال (آتاترک) به قیام علیه اشغال‌گران نقش اساسی داشت. مبارزات این جنبش در برابر اشغال‌گران پس از آتش‌بس مودروس آغاز شده بود. به دنبال امضای سور، مصطفی کمال ضمن رهبری جنبش مقاومت مسلحانه علیه اشغال‌گران که «مجمع ملی بزرگ» آن در آنکارا مستقر شده بود، بر عدم تمکین در برابر دولت مستقر در استانبول تأکید داشت. مجمع ملی با تأکید بر تعلق حاکمیت به ملت، جنبش مقاومت را نماینده مردم معرفی کرد. استقبال مردم از جنبش مقاومت و مجمع ملی آنکارا در رشد آن نقش کلیدی داشت. حکومت آنکارا به منظور پیشبرد مؤثر مبارزات ملی، با اتحاد شوروی پیمان دوستی امضا کرد. در این برهه، ایتالیا و فرانسه سیاست خویش در قبال حکومت آنکارا را تغییر دادند. در سال ۱۹۲۱، ایتالیا به طور یکجانبه نیروهای خود را فراخواند و فرانسه نیز به عقب‌نشینی از محدوده آناتولی اقدام کرد. در ۱۹۲۲، نیروهای یونانی با شکست در برابر ارتش ناسیونالیست جنبش به خارج از آناتولی رانده شدند. در اکتبر ۱۹۲۲ و درست پیش از پایان جنگ با یونان، بین حکومت کمال و نیروهای بریتانیا آتش‌بس منعقد شد. بریتانیا نیز مشابه فرانسه و ایتالیا با آزادسازی تنگه‌ها موافقت کرد. با موفقیت جنگ استقلال، قدرت‌های غربی به پیمان صلح جدید تن دادند (رک: Hale, 2000: 44-78).

با آزادسازی استانبول، سلطان محمد ششم تبعید شد، اما مقام خلافت تا مارس ۱۹۲۴ باقی ماند. از اواخر ۱۹۲۲، مذاکرات لوزان شروع شد تا اینکه در ژوئیه ۱۹۲۳ به معاهده لوزان منجر شد. در

قالب این معاهده، فاتحان جنگ جهانی اول ضمن رسمیت‌بخشیدن به جمهوری جدید ترکیه با مرکزیت آنکارا و عدول از معاهده سور، بخش قابل ملاحظه‌ای از خواسته‌های ترک‌ها را پذیرفتند. ترکیه از ادعا بر سرزمین‌های عرب امپراطوری سابق خودداری کرد و در محدوده آناتولی و تراکیه شرقی باقی ماند. تنگه‌ها بین‌المللی شده و اداره آنها به کمیسیون بین‌المللی سپرده شد. همچنین قرار شد اطراف این تنگه‌ها به استثنای یک پادگان تا سقف ۱۲۰۰۰ نفر در استانبول غیرنظامی شوند. توافق‌های کاپیتولاسیون لغو شدند، هر چند که ترکیه احترام به امتیازات خارجی موجود را پذیرفت و آزادی عمل آن برای تغییر تعرفه‌های گمرکی تا سال ۱۹۲۹ محدود گردید. ترکیه ضمن خودداری از ادعای خسارت جنگ، پرداخت دو سوم بدهی عثمانی را پذیرفت. مسایلی چون دولت جدید ارمنی یا کردی نیز عملاً منتفی شدند. پس از تصویب معاهده توسط مجمع، فراخوانی نیروهای اشغال‌گر از مناطق مورد ادعای ترکیه آغاز شد (Zürcher, 2004: 160-163).

۲. دوره جمهوری ترکیه: امنیت و استقلال مبتنی بر غرب‌گرایی کمالیستی

تجربه‌های دوره عثمانی در قوام‌یابی سیاست خارجی جمهوری جدید ترکیه نقش اساسی داشت. دخالت‌ها و تهاجمات خارجی از یک سو و انشقاق و شورش‌های داخلی از سوی دیگر، دو تهدید بنیادینی بودند که در فروپاشی امپراطوری عثمانی نقش کلیدی داشتند. جبهه‌گیری دولت ترکان جوان به نفع آلمان در طول جنگ جهانی اول باعث شد مرگ امپراطوری شتاب بیشتری گیرد. با این حال، رهبران جمهوری جدید و از جمله مصطفی کمال به این واقعیت واقف بودند که تهدیدات خارجی یا تفرقه داخلی معلول مشکلات بنیادی‌تری مثل عقب‌ماندگی و ضعف در امپراطوری بودند. مشکل عقب‌ماندگی و نابسامانی در این کشور محدود به حوزه‌های علمی، تکنولوژیکی، اقتصادی و نظامی نمی‌شد، بلکه حوزه‌های دیگری چون ساختار سیاسی، سیستم اداری و تشنت فکری- فرهنگی را نیز در بر می‌گرفت. بر این اساس بود که دولت آتاترک به منظور سامان‌دهی و تقویت جمهوری جدید به فکر تغییر و به روزسازی ساختارهای اجتماعی- فرهنگی موجود مطابق با استانداردهای رایج در غرب افتاد. سیاست خارجی نوین ترکیه نیز از یک سو به دفع تهدیدات امنیتی معطوف شد و از طرف دیگر، در خدمت آرمان‌های مدرن مصطفی کمال قرار گرفت.

در حالی که ترکیه ابتدا مناسبات دوستانه‌ای با دولت انقلابی و غرب‌ستیز اتحاد شوروی برقرار کرده بود، از دهه ۱۹۳۰ به تدریج از این کشور فاصله گرفت. به موازات این فرایند، نشانه‌های غرب‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه آشکارتر شد. پیوستن ترکیه به جامعه ملل در سال ۱۹۳۲ نشانه‌ای از بهبود مناسبات با قدرت‌های غربی بود. آنکارا همچنین از نزدیک شدن به کمپ قدرت‌های فاشیست و تجدیدنظرطلب اروپا شامل آلمان و ایتالیا خودداری کرد. مقامات ترک به منظور ایجاد کمربند دفاعی در شرق و غرب به پیمان مودت بالکان (۱۹۳۴) و پیمان سعدآباد (۱۹۳۷) روی آوردند. یکی از دستاوردهای مهم ترک‌ها در دهه ۱۹۳۰، توافق قدرت‌های بزرگ با آنکارا در قالب معاهده ۱۹۳۶ مونتروکس بود که بر اساس آن، کمیسیون تنگه‌ها منحل گردیده و کنترل کامل تنگه‌ها به ترکیه بازگشت. طرف‌های معاهده از جمله انگلستان، فرانسه و اتحاد شوروی، با عقب‌نشینی از معاهده سور در صدد دور نگه داشتن ترکیه از آلمان نازی بودند. نیروهای ترکیه در همین سال وارد جزایر شده و کنترل تنگه‌ها را به دست گرفتند. البته، دولت ترکیه با کنترل محدود یونانی‌ها بر پست‌های اداری محلی جزایر موافق بودند (Cagaptay, 2006: 127).

با این حال، احتیاط و دوراندیشی مقامات ترک باعث شد این کشور از قرارگرفتن در اردوگاه‌های متخاصم خودداری کند. ایده‌های مصطفی کمال، در شکل‌گیری این سیاست نقش مهمی داشته است. با توجه به اوج دخالت‌ها و فشارهای قدرت‌های بزرگ بر عثمانی در سال‌های جنگ جهانی اول و پس از آن، نظر آتاتورک این بود که بقای ترکیه مستلزم ثبات در مرزها و جغرافیای پیرامونی آن است. بر این اساس، شعار و اصل راهنمای وی در سیاست خارجی عبارت بود از: «صلح در خانه، صلح در جهان». با این مبنا، دولت تازه‌تأسیس ترکیه سیاست خارجی نسبتاً آرامی را در پیش گرفت و تلاش کرد از هر گونه اقدام نظامی فاقد ضرورت برای منافع حیاتی ترکیه پرهیز کند، هر چند که ضرورت‌هایی چون مدرنیزاسیون ترکیه باعث نگاه ویژه این کشور به غرب شد (Baran, 2010: 106-107).

نمود سیاست خارجی جدید در دوره جنگ جهانی دوم آشکار شد. پیش از آغاز جنگ، رییس جمهور دوم جمهوری، عصمت اینونو، مصمم بود ترکیه را در خط سیاست بیطرفی حفظ کند، مگر در شرایطی که منافع حیاتی‌اش به خطر بیافتد. امضای پیمان منع تجاوز بین آلمان و شوروی در آگوست ۱۹۳۹، ترکیه را به امضای پیمان اتحاد با بریتانیا و فرانسه در اکتبر همین سال واداشت. به

موجب این تصمیم، ترکیه از ورود به جنگ خودداری می‌کرد، مگر اینکه منافع حیاتی‌اش به خطر بیافتد. در طول جنگ، در حالی که هر دو طرف تلاش داشتند ترکیه به اردوگاه خود وارد کنند، آنکارا بر پرهیز از ورود به جنگ تأکید داشت. در عمل، ترک‌ها با وجود برخورداری از نیروی نظامی نسبتاً قدرتمند، در طول جنگ به عنوان متحد غیرمتحارب کمپ ضد آلمان باقی ماندند تا اینکه در اواخر جنگ و در نتیجه فشار بریتانیا، به جمع ائتلاف جنگ با دول محور پیوستند. بدین ترتیب، ترکیه در جمع فاتحان جنگ قرار گرفت، هر چند که قدرت‌های متفق غربی و به ویژه دولت بریتانیا نسبت به سیاست این کشور در طول جنگ انتقاد داشتند. تجربه تلخ جنگ جهانی اول در محافظه‌کاری ترک‌ها بسیار مؤثر بود. آنها توانستند بدون آسیب‌زدن به منافع درازمدت کشورشان، آن را از صدمات و تخریب‌های گسترده جنگ دور نگه دارند. مقامات ترک از جمله اینونو بر این باور بودند که عواملی چون مزیت‌های جغرافیایی ترکیه باعث خواهد شد قدرت‌های غربی از رودرویی با ترکیه یا منزوی‌سازی آن پرهیز کنند (رک: Deringil, 1989).

مناسبات ترکیه با قدرت‌های بزرگ در طول دوره جنگ سرد، مطابق با انتظارات ترک‌ها پیش رفت. تهدیدات شوروی علیه غرب از یک سو و تهدیدات شوروی علیه جمهوری ترکیه، از سوی دیگر، زمینه هم‌گرایی ترکیه با جهان غرب را فراهم ساخت. در مارس ۱۹۴۵ که هنوز جنگ جهانی دوم پایان نیافته بود، ترک‌ها با فشار شوروی برای بازبینی معاهده مونتروکس مواجه شدند. مسکو خواهان استقرار پایگاه در تنگه‌ها، کنترل مشترک بر آبراه‌ها و تغییراتی در مرزهای شرقی بودند. این تهدیدات زمینه مناسبی برای رشد سریع مناسبات ترکیه با غرب و بالاخص ایالات متحده فراهم کرد، چرا که مهار توسعه‌طلبی شوروی منفعت مشترک آنها بود. اعلام دکترین ترومن در مارس ۱۹۴۷، نقطه عطف مهمی در مناسبات آنکارا و واشنگتن به حساب می‌آید. این دکترین تحت تأثیر دو موضوع قرار داشت: رشد و قدرت‌طلبی خشونت‌طلبانه کمونیست‌های یونان که تحت حمایت یوگسلاوی و شوروی قرار داشتند، و دخالت و توسعه‌طلبی شوروی در محوطه تنگه‌های غرب ترکیه. بر پایه دکترین ترومن، سیاست ایالات متحده باید «در جهت حمایت از مردم آزادی باشد که در حال مقابله با سلطه‌طلبی اقلیت‌های مسلح و یا فشارهای خارجی می‌باشند.» (امروز: ۱۳۳۳: ۱۲۷). به این ترتیب، حمایت سیاسی، نظامی، و مالی ایالات متحده از ترکیه شروع شد. ترکیه نیز متقابلاً استراتژی ضد کمونیستی آمریکا را تحت حمایت قرار داد.

در همین چارچوب، ترکیه در سال ۱۹۵۲ به عضویت سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در آمد و در سال ۱۹۵۵، با همکاری عراق پیمان بغداد را پایه‌گذاری کرد. در سال ۱۹۵۹، پس از خروج عراق از این پیمان، مرکزیت خلف آن یعنی سازمان پیمان مرکزی (سنتو) به آنکارا منتقل شد. سنتو در واقع حلقه اتصال ناتو و سنتو (سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی) بود که هر سه در راستای سیاست سد نفوذ ایالات متحده شکل گرفته بودند. عضویت ترکیه در دو پیمان امنیتی غربی در دوره جنگ سرد حاکی از جایگاه پر اهمیت غرب و آمریکا در استراتژی امنیتی این کشور می‌باشد. حضور در این دو پیمان به خصوص ناتو، ضمن تضمین امنیت ملی ترکیه در برابر تهاجمات خارجی، برای آمریکا و غرب نیز بسیار با اهمیت بوده است. ترکیه با برخورداری از ارتش پرتعداد و در عین حال مرزهای طولانی با پیمان ورشو، نقش مهمی در مهار توسعه‌طلبی شوروی داشت. به این ترتیب، با وجود انقلاب کمونیستی در روسیه و فروپاشی امپراطوری عثمانی، روابط ترکیه و اتحاد شوروی نیز به حالت تخصصی درآمد و یکی از انگیزه‌های مهم ترکیه از ورود به اردوگاه غرب مقابله با توسعه‌طلبی و تجاوزگری شوروی بود (رک: Karpat, 1975).

در دوره جنگ سرد، همکاری ترکیه با غرب به پیمان ناتو محدود نشد، بلکه ابعاد گسترده‌تری گرفت. این کشور که از طرح مارشال برای بازسازی اروپا حمایت کرده و در سال ۱۹۵۰ به شورای اروپا پیوسته بود، در سال ۱۹۶۰ عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۱ شد. با این حال، تحولات دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به تغییراتی در سیاست خارجی ترکیه منجر شد. از یک طرف، تنش‌زدایی در مناسبات شرق و غرب و از طرف دیگر، مواجهه با مسایلی چون فشارهای غرب بر سر مسأله قبرس - به خاطر حمایت ترکیه از اقلیت ترک قبرس و دخالت نظامی به منظور استقلال آنها - که به تیرگی مناسبات ترکیه و غرب انجامید، باعث تجدیدنظر در سیاست خارجی یکسویه و محدود ترکیه شد. بر این مبنایا، مقامات ترک تلاش کردند در کنار تداوم غرب‌گرایی، از سیاست تقابلی با شرق فاصله گرفته و موضع مستقلانه‌ای در تعامل با دیگر دولت‌ها داشته باشند. در نتیجه، آنکارا شروع به بهبود و توسعه مناسبات با کشورهای بلوک شرق و اعضای جنبش عدم تعهد کرد. حتی مناسبات آنکارا - مسکو نیز بهبود یافت. مقامات ترک دریافتند که منبع تهدید فقط شوروی

نیست، بلکه آمریکا نیز ممکن است به ضرر امنیت ملی ترکیه موضع بگیرد. از این رو، باید عمل‌گرا بود و از اتکا به یک قطب خاص پرهیز کرد. موضع‌گیری به نفع فلسطین و اعراب در خاورمیانه از نمودهای این تغییر بود. با وجود این، ترکیه به مناسبات خویش با غرب اهمیت ویژه‌ای می‌داد و برای بهبود آن تلاش می‌کرد. در پایان دهه ۱۹۷۰، انقلاب اسلامی ایران و تهاجم شوروی به افغانستان رویدادهایی بودند که انگیزه ترک‌ها برای توسعه روابط با غرب را تقویت کردند (Çetinsaya, 2007: 13-14).

در دهه ۱۹۸۰، مناسبات ترکیه و اروپا به خاطر کودتای ارتش به سردی گرایید. سیاست خارجی ترکیه از همان زمان آغاز حیات جمهوری تا حد زیادی تحت تأثیر موضوع امنیت ملی قرار داشته است. تجربه تلخ تجزیه‌طلبی و تشتت سیاسی در دوره امپراطوری، منجر به حساسیت بالای دولت ترکیه به مسأله وحدت و نظم ملی شد، به نحوی که با هر گونه دعای مرزی، تلاش‌های استقلال‌طلبانه و منازعات درونی به سختی برخورد شده است. در عین حال، مقامات ترک بر این باور بوده‌اند که حفاظت از امنیت ملی مستلزم سیاست خارجی آرام و بی‌چالش است، اما این دو موضوع در عمل گاهی اوقات قابل جمع با یکدیگر نبوده‌اند. با توجه به اینکه وحدت ملی و نظم و ثبات سیاسی یکی از دستاویزهای مهم ارتش در توجیه کودتا علیه حکومت‌های حاکم بوده، دولت‌های غربی نیز بعضاً آنکارا را به اتهام نقض دموکراسی تحت فشار قرار داده‌اند. کودتای ۱۹۸۰ به نحو آشکارتری انتقاد اروپا را برانگیخت و این موضوع به چالشی در برابر غرب‌گرایی آنکارا تبدیل شد. همچنین، مسایل دیگری نظیر برخوردهای سرکوبگرانه با اقلیت کرد و اسلام‌گرایان و استمرار تیرگی روابط آنکارا-آتن بخاط مسأله قبرس، بر مناسبات ترکیه و اروپا سایه افکند. این مشکلات به صورت موانع مهم عضویت کامل ترکیه در «جامعه اروپا» - که تقاضای آن در سال ۱۹۸۷ ارائه شد - عمل کردند، هر چند که از ۱۹۸۸ ترکیه و اروپا بر سر هم‌کاری در قالب اتحادیه گمرکی به توافق رسیدند (Balkir, 2001: 199-200).

بر عکس اروپا، ترک‌ها در دهه ۱۸۹۰ مناسبات گرمی را با ایالات متحده تجربه کردند. سقوط شاه ایران، حمله شوروی به افغانستان و اشغال سفارت آمریکا در تهران، تصور تضعیف آمریکا و نگرانی از احتمال بی‌ثباتی در منطقه خلیج فارس را تقویت کرد. این حوادث باعث شد رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جیمی کارتر دکتترین خود را به این صورت اعلام کند: «تلاش

هر نیروی خارجی برای به دست گرفتن کنترل منطقه خلیج فارس به مثابه حمله علیه منافع حیاتی ایالات متحده تلقی خواهد شد و به چنین حمله‌ای با هر گونه ابزار لازم از جمله نیروی نظامی پاسخ داده خواهد شد.» (Crabb, 1982: 329). به تبع آن، حضور نظامی آمریکا در منطقه افزایش یافت. آمریکا در عین حال تلاش کرد از ظرفیت‌های مربوط به دوستان و متحدان خود در خاورمیانه به نحو احسن استفاده کند. به همین دلیل، ترکیه مجدداً مورد توجه قرار گرفت و مناسبات دوجانبه آنکارا-واشنگتن گرم‌تر شد.

ترکیه و آمریکا منفعت مشترکی در مهار توسعه‌طلبی شوروی طی موج جدید جنگ سرد داشتند. آنها همچنین در مورد جنبه‌های تهدیدآمیز بنیادگرایی نوین اسلامی اتفاق نظر داشتند. بدین ترتیب، به دنبال توسعه همکاری‌های دو طرف و افزایش سریع حمایت‌های نظامی آمریکا از ترکیه، این کشور به یکی از ستون‌های استراتژی امنیتی آمریکا در منطقه تبدیل شد. دولت کودتایی ترکیه بر آن بود که توسعه همکاری با آمریکا علاوه بر کمک به امنیت ملی ترکیه، برای تثبیت موقعیت دولت جدید نیز ثمربخش می‌باشد. البته، توسعه همکاری‌های دو کشور به معنی پایان مشکلات نبود. اختلافات بر سر مسأله قبرس ادامه داشت، هر چند که آمریکا در سطح اروپا به مسأله حقوق بشر حساسیت نشان نمی‌داد (Altunışık and Tür, 2005: 111-112).

پس از فروپاشی اتحاد شوروی و گسترش تنش‌ها و منازعات قومی در مناطق پیرامونی ترکیه، نگرانی ترک‌ها در مورد مسایل امنیت ملی افزایش یافت. اگرچه تهدید شوروی از میان رفته بود، اما با توجه به مشکلات موجود در روابط ترکیه و غرب و احتمال انحلال پیمان ناتو، شکل دیگری از احساس ناامنی در دولت ترکیه شکل گرفت. در عمل، به رغم فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، اهمیت و حضور ترکیه در ائتلاف امنیتی غرب حفظ شد. خیزش بی‌ثباتی و تنش‌های قومی و مذهبی در مناطق پیرامونی ترکیه شامل بالکان، خاورمیانه و قفقاز، غرب را به سمت بازتعریف نقش ناتو سوق داد. به این ترتیب، ناتو از پیمان دفاعی به پیمان امنیتی تبدیل شد و مأموریت‌هایی از قبیل مهار منازعات و بی‌ثباتی‌ها، مقابله با نقض حقوق بشر، حمایت از دموکراسی و مبارزه با تروریسم را به عهده گرفت. مداخله در جنگ و فاجعه انسانی بالکان در دهه ۱۹۹۰ و انجام عملیات حفظ صلح و مبارزه با تروریسم در افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر، از نمودهای مهم نقش جدید ناتو بوده است. در این عرصه، ترکیه همچنان

به خاطر مزیت‌های موقعیت جغرافیایی، ارتش قدرتمند و سیستم سیاسی غرب‌گرا مورد توجه آمریکا و اروپا قرار داشته است. به خصوص، با توجه به اهمیت فزاینده خاورمیانه در استراتژی امنیتی آمریکا، حفظ ترکیه به عنوان متحد استراتژیک، ضرورت ویژه‌ای یافته است. در عمل نیز دولت ترکیه از نقش جدید ناتو استقبال کرده و نیروهای ترک حضور پررنگی در عملیات‌های حفظ صلح ناتو داشته‌اند (Aybet, Spring 2012: 28-29).

از پایان جنگ سرد به بعد، ترکیه با وجود بروز اختلافاتی بین قدرت‌های دو سوی آتلانتیک بر گسترش همکاری با هر دو طرف تأکید داشته است. در این دوره، نخبگان ترک نگاه ویژه‌ای به موضوع توسعه اقتصادی داشته و به منظور پیشبرد موفقیت‌آمیز آن را پیش‌شرطی کلیدی برای تضمین امنیت ملی به شمار آورده‌اند. در همین راستا، همکاری با غرب اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرده است. در دهه ۱۹۹۰، موج جدیدی از غرب‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه نمودار شد که به تبع آن حتی گرایش ترکیه به توسعه مناسبات با متحدان منطقه‌ای غرب از جمله اسرائیل افزایش یافت. ترک‌ها در عین حال مناسبات آرام و مسالمت‌جویانه‌ای را با قدرت‌های رقیب غرب شامل روسیه و چین برقرار کردند. با وجود این، سیاست خارجی غربی‌ها در عمل آنچنان که باید، مطابق میل ترک‌ها پیش نرفته است. متهم‌سازی ترکیه به نقض حقوق بشر، مانع‌تراشی در الحاق آن به اتحادیه اروپا و حمایت از خودکفایی کردهای عراق، از جمله مواردی است با ملاحظات امنیتی آنکارا تعارض داشته است. بر این اساس، از دهه بعد و به خصوص پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان مجدداً استقلال‌طلبی و چندجانبه‌گرایی (البته با حفظ رویکرد غرب‌گرایانه) در سیاست خارجی ترکیه پررنگ گردید.

در این دوره، جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی ترکیه تقویت شده و آنکارا تلاش کرده در نقش قدرت منطقه‌ای خیرخواه، صلح‌دوست، دموکراسی‌خواه و الهام‌بخش برای جهان اسلام ظاهر شود. این کشور در چارچوب سیاست «مشکل صفر با همسایگان» به تعامل صلح‌آمیز با کلیه همسایگان اعم از مسلمان و غیرمسلمان گرایش یافته است. به علاوه، همکاری‌های ترکیه با روسیه و چین نیز به سرعت افزایش یافته است. در سیاست خارجی نوین ترکیه بر اصل تعامل صلح‌آمیز با کلیه ملت‌ها تأکید شده است. این اصل در راستای

همان شعار محوری مصطفی کمال یعنی «صلح در خانه، صلح در جهان» طراحی شده است. چنین چرخشی، دستاوردهای قابل توجهی را به دنبال داشته است. از جمله، در رشد اقتصادی چشمگیر و مصون ماندن ترکیه از بحران اقتصادی جهانی بسیار اثرگذار بوده است (رک: Davutoğlu, December 2009).

به موازات چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی، تدابیر جدیدی برای تحکیم وحدت و انسجام ملی اندیشیده شده است. دولت اردوغان از طریق تقویت نهادهای مدنی تلاش‌های گسترده‌ای را برای تقویت رضایت گروه‌های مختلف، به خصوص اقلیت‌های غیر ترک به کار برده است. در عین حال، تلاش برای تجهیز هرچه بیشتر و مستحکم‌تر ارتش با سلاح‌های جدید غربی همچنان ادامه دارد. اگرچه محدود کردن دست ارتش از دخالت در امور دولت هدف بسیار بااهمیتی برای برای حزب عدالت و توسعه است، اما دولت اردوغان نیز مشابه دولت‌های گذشته تمایل شدیدی به تقویت توان دفاعی ارتش دارد. ارتش ترکیه علاوه بر تعهد به دفاع از تمامیت ملی کشور در برابر تهدیدات خارجی، خود را موظف به حفاظت از وحدت و ثبات ملی می‌داند. این رویکرد آنکارا در عرصه خارجی و داخلی در کنار همدیگر، علی‌الظاهر امنیت ملی باثبات‌تر و مطمئن‌تری را برای ترکیه به ارمغان آورده است.

دولت حزب عدالت و توسعه، در کنار دستاوردها و پیشرفت‌های شگرفی که داشته، نتوانسته مشکلات امنیتی ترکیه را به طور کامل حل کند. نارضایتی اقلیت‌ها همچنان جریان دارد و آرامش کشور را به چالش می‌کشد. بر این اساس، دولت و ارتش بعضاً به رفتارهای خشونت‌آمیز گرایش می‌یابند. از سوی دیگر، باید توجه داشت که چندجانبه‌گرایی نوین در سیاست خارجی به غرب‌گرایی دولت ترکیه آسیب جدی نرزد و این کشور همچنان به عنوان متحد استراتژیک آمریکا باقی مانده است. گرایش ترکیه به عضویت در اتحادیه اروپا همچنان محفوظ مانده و همکاری‌اش با ناتو تقویت شده است، اما دو سیاست چندجانبه‌گرایی و غرب‌گرایی در برخی شرایط سیاست خارجی ترکیه را با وضعیت متعارضی روبه‌رو کرده است. دو نمونه از نمودهای این مسأله عبارتند از:

الف. توافق با استقرار سیستم دفاع موشکی ناتو در ترکیه: گام‌های اولیه این توافق در سال ۲۰۱۰ برداشته شد. در نشست نوامبر ۲۰۱۰، رهبران ناتو به منظور توسعه سیستم دفاعی

این سازمان، طرح جدید استقرار سیستم ضد موشکی در ترکیه را مطرح کردند. آمریکا و برخی از متحدین آن در ناتو با اعلام‌کردن ایران به متابه هدف سیستم سعی در رفع سوءظن و نگرانی روسیه داشتند، ولی ترکیه با توجه به حساسیت این مطلب و تأثیر منفی‌ای که می‌تواند بر روابط حسنه این کشور با ایران داشته باشد، با این امر مخالفت کرده و در عمل نیز در بیانیه نهایی نشست از هیچ کشوری به عنوان هدف استقرار سپر موشکی نام برده نشد. از سال ۲۰۱۱ ترکیه عملاً میزبان سیستم دفاعی جدید شد. آنکارا پذیرش این طرح را منوط به چند شرط عمده کرده است. اهم آنها عبارتند از: ۱. تهدیدآمیز نبودن طرح علیه همسایگان ترکیه از جمله ایران و روسیه، ۲. پوشش‌دادن کل خاک ترکیه توسط سیستم، ۳. شراکت ترکیه در سیستم فرماندهی و کنترل سیستم، و ۴. عدم درز اطلاعات سیستم به کشورهای غیرعضو ناتو، و ۵. تقسیم عادلانه هزینه‌های سیستم. تلاش ترکیه این بوده که ضمن کمک به پیشبرد استراتژی دفاعی ناتو از آسیب دیدن اعتماد و حسن نظر همسایگانش جلوگیری کند. به‌رغم این وضع، ترکیه با این واقعیت مواجه است که استقرار چنین سیستم‌هایی مغایر با ملاحظات امنیتی برخی دولت‌ها از جمله ایران و روسیه است (رک: Kay, Spring 2012). بنابراین، استقبال ترکیه از سیستم مذکور به معنی دست کم گرفتن منافع امنیتی رقبای ناتو است که این به چندجانبه‌گرایی دولت اردوغان آسیب می‌زند. از این رو، پروژه امنیت ملی نیز ناقص و ناتمام باقی می‌ماند.

ب. حمایت از مخالفان رژیم بشار اسد در سوریه: دیپلماسی ترکیه در قبال سوریه پس از آغاز اعتراضات در سال ۲۰۱۲ دچار تغییرات اساسی شد. قبلاً در دهه ۱۹۹۰ اختلافات دو کشور به حدی تشدید گردید که در سال ۱۹۹۸ طرفین را در آستانه جنگ قرار داد. با این حال، در عمل، چنین برخوردی مهار شد. مقامات ترک به ویژه پس از انتقال قدرت به بشار اسد در سال ۲۰۰۰، تصمیم به ترمیم مناسبات با این کشور گرفتند که از سوی وی مورد استقبال قرار گرفت. پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲، زمینه مناسب‌تری برای پیشرفت این روند فراهم گردید. مبادلات تجاری دو کشور گسترش یافت و سد ویزا در رفت و آمدهای شهروندان آنها برداشته شد. دولت اردوغان همچنین در مسأله فلسطین فعال گردید و تلاش کرد به عنوان میانجی بین سوریه و اسرائیل عمل کند. در همین چارچوب، در سال

۲۰۰۸ مذاکرات غیرمستقیمی بین طرف‌های سوری و اسرائیلی در استانبول ترکیه انجام شد. پس از آغاز بحران در سال ۲۰۱۱، ترکیه خواستار اهتمام جدی رژیم بشار اسد به اصلاحات و ایجاد گشایش در فضای سیاسی سوریه شد. با گذشت زمان سران سیاسی ترکیه به این جمع‌بندی رسیدند که امکان انجام اصلاحات از طریق بشار اسد میسر نیست و بنابراین، فشارهای جامعه بین‌الملل علیه رژیم اسد باید افزایش یابد. ترکیه در نهایت به جمع دولت‌هایی پیوست که ضمن حمایت از مجازات‌های بین‌المللی علیه دولت اسد، مخالفان این دولت را به عنوان نمایندگان ملت سوریه به رسمیت شناخته‌اند (Öniş, March 7, 2012:7-9). در حالی که چنین سیاستی قویاً از سوی قدرت‌های غربی مورد حمایت قرار گرفته، بدبینی و مخالفت گروه دیگری از دولت‌ها شامل روسیه و ایران را به دنبال داشته است. این وضع طبیعتاً می‌تواند برای امنیت ملی ترکیه تهدیدساز شود.

ناهماهنگی بین غرب‌گرایی و چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی و امنیتی ترکیه محدود به موارد فوق نیست. در نمونه‌های دیگری مثل تشدید مواضع ضد اسرائیلی دولت اردوغان، نارضایتی و انتقادات طرف‌های غربی برانگیخته شده است. این موارد نشان‌دهنده ادامه وضعیت معمایی در امنیت ملی ترکیه است. در حالی که در سده بیست‌ویکم شرایط امنیتی ترکیه در مقایسه با سده‌های نوزدهم و بیستم بهبود چشم‌گیری یافته، اما همچنان سیاست امنیت ملی این کشور با وضعیت معمایی مواجه است. این وضعیت معمای محدود به عرصه سیاست خارجی نیست، بلکه در مورد شرایط داخلی ترکیه نیز تا حدی صادق است. با وجود گشایش فضای سیاسی و افزایش سطح رضایت عمومی مردم از حکومت، رابطه معضل‌وار دموکراسی و یکپارچگی ملی هنوز به طور کامل حل نشده است. آنکارا همچنان با تهدید گروه‌هایی مواجه است که خواهان خودمختاری و استقلال بوده و به نحوی تحت حمایت نیروهای خارجی قرار دارند. این مسایل پیوند نزدیکی با مسایل سیاست خارجی ترکیه دارند. به عنوان نمونه، مسایل حقوق بشری همچنان بر مناسبات ترکیه با جهان غرب سایه افکنده و مانع تعمیق روابط دو طرف می‌شود. در این عرصه، سیاست خارجی ترکیه نیز به تبع شرایط و استلزامات نوین امنیت ملی جریان می‌یابد.

نتیجه‌گیری

این مقاله با این فرضیه آغاز شد که جهت‌گیری‌های کلان سیاست خارجی ترکیه و در رأس آنها غرب‌گرایی عمیقاً تحت تأثیر سیاست امنیت ملی این کشور قرار داد. در سیاست امنیت ملی ترکیه دو دغدغه بنیادی وجود دارد که از امپراطوری عثمانی به جا مانده و ریشه‌های عمیقی در تاریخ ترکیه دارند: ۱. دخالت و سلطه قدرت‌های بزرگ، و ۲. انشقاق و از هم‌گسیختگی ملی. طی سده‌های اخیر و به ویژه پس از معاهده ۱۷۷۴ کوچوک کاینارجیه با روسیه سیاست خارجی ترکیه در قبال قدرت‌های بزرگ عمیقاً تحت تأثیر نگرانی از دو تهدید مذکور قرار داشته است. امپراطوری عثمانی در واکنش به این تهدیدات به یک سیاست خارجی عمل‌گرا و انعطاف‌پذیری روی آورده بود. عمل‌گرایی عثمانی بعضاً ثمرات قابل توجهی به دنبال داشت. پیروزی در جنگ ۱۸۵۳-۵۶ کریمه نقطه اوج این ثمرات به شمار می‌آید. در این جنگ عثمانی توانست با جلب حمایت انگلستان و فرانسه بر روسیه غالب شود. با این حال تهدیدات امنیتی در این دوره از حیات عثمانی وضعیت بدخیمی داشت. استمرار و گسترش مداخلات و جنگ‌های تحمیلی خارجی (عمدتاً از سوی روسیه) و به موازات آن، انشقاق و واگرایی داخلی طی سده‌های هجدهم، نوزدهم و بیستم، در بیماری، تزلزل و در نهایت، فروپاشی امپراطوری عثمانی نقش اساسی داشت. این شرایط عثمانی را در وضعیت بیمارگونه‌ای قرار داده بود. ناتوانی در برابر نیروهای جدایی‌طلب داخلی - که عمده‌تاً تحت حمایت خارجی قرار داشتند - و شکست‌های پی‌درپی از قدرت‌های بزرگ در دهه ۱۹۱۰ به اوج رسید. ائتلاف عثمانی با آلمان در جنگ جهانی اول به کاتالیزوری تبدیل شد تا به بهانه آن قدرت‌های پیروز جنگ به حیات امپراطوری پایان دهند.

جمهوری ترکیه در مقام وارث امپراطوری عثمانی از زمان تولد تا کنون با تهدیدات مشابهی - البته با شدتی کمتر - مواجه بوده است. تجربه‌های ناگوار ترک‌ها در دوره عثمانی در تکوین سیاست خارجی جمهوری ترکیه بسیار اثرگذار بوده است. آنکارا متوجه بوده که آنچه زمینه‌ساز تضعیف و فروپاشی امپراطوری شد، صرفاً ضعف و عقب‌ماندگی‌اش نبود، بلکه پای عامل مهم دیگری به نام ژئوپولیتیک ویژه عثمانی در میان بود. حتی جمهوری ترکیه نیز به خاطر اهمیت ژئوپولیتیکی‌اش مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. این کشور در ابتدا با توجه به

خط مشی ضدامپریالیستی اتحاد شوروی مناسبات دوستانه‌ای با آن برقرار کرد، اما تدریجاً نسبت به آن بدبین شد و به موازات آن به غرب نزدیکتر گردید. جمع‌بندی تصمیم‌گیران ترک این بوده که گزینه‌هایی نظیر انزوا، عدم تعهد، یا ائتلاف با بلوک شرق نمی‌تواند امنیت ملی ترکیه را تضمین کند. بنابراین، امنیت ملی ترکیه مستلزم همکاری و ائتلاف با غرب است. این استراتژی در دوره جنگ سرد نتیجه‌بخش بود. در این دوره، ایالات متحده و اتحاد شوروی برای نفوذ در ترکیه و استفاده از قابلیت‌های ژئوپولیتیکی آن رقابت داشتند. غرب‌گرایی ترکیه در جهان پس از جنگ سرد نیز ادامه یافت و حتی عمیق‌تر نیز شد، چرا که ترک‌ها سیاست دوری یا تقابل با غرب را بسیار پرریسک می‌دانستند. حتی در دهه اخیر که حزب اسلام‌گرای عدالت و توسعه به قدرت رسیده و گرایش به استقلال و چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه پررنگ‌تر گردیده، همچنان استراتژی ائتلاف با غرب محوریت دارد. گسترش همکاری با ناتو و هم‌راهی با خط مشی قدرت‌های غربی در جریان انقلاب‌های جهان عرب، نمودهایی از استمرار غرب‌محوری در سیاست خارجی ترکیه می‌باشند.

در سده بیست‌ویکم که محیط امنیتی ترکیه به موازات تغییر شرایط جهان تغییر کرده، دغدغه امنیت ملی همچنان به عنوان نیروی هدایت‌کننده سیاست خارجی عمل می‌کند. خاطرات تلخ گذشته همچنان پابرجا بوده و برای تصمیم‌گیران ترکیه آموزنده است. اگرچه تهدیدات سنتی شامل تجاوز خارجی و جدایی‌طلبی داخلی کمرنگ گردیده‌اند، اما امروز نیز در جهت‌دهی به سیاست خارجی ترکیه نقش اساسی دارند. امنیت ملی ترکیه در نهایت متکی به غرب است. غرب برای سیاست خارجی ترکیه از دو زاویه اهمیت دارد: اول اینکه معمولاً در منازعات بین‌المللی - از جمله جنگ‌های جهانی اول و دوم و جنگ سرد - قدرت‌های غربی به عنوان پیروز میدان ظاهر شده و به نحو مؤثرتری از متحدان خویش حمایت کرده‌اند و دوم اینکه، طبق برداشت تصمیم‌گیران ترک، بهترین استراتژی برای پیشبرد موفق مدرنیزاسیون، توسعه و ارتقاء جایگاه بین‌المللی ترکیه، استفاده از قابلیت‌های غرب است. از این روست که امروزه نیز از منظر دولت ترکیه، تحکیم همکاری و ائتلاف با غرب، مؤثرترین راه تضمین امنیت ملی به حساب می‌آید.

منابع

- امبروز، استفن (۱۳۶۳): *روند سلطه‌گری: تاریخ سیاست خارجی آمریکا (۱۹۱۳-۱۹۳۸)*، ترجمه احمد تابنده، تهران: چاپخش.
- بوزان، باری (۱۳۸۹): *مردم، دولت‌ها، و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸): *امنیت بین‌الملل*، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۴): *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۷): *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل: از پیمان و ستقالی تا امروز*، چاپ پنجم، تهران: قومس.
- هابز، توماس (۱۳۸۰): *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- هاکان یاووز، م. (۱۳۸۹): *سکولاریسم و دموکراسی اسلامی در ترکیه*، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر نی.
- Altunışık, Meliha Benli and Özlem Tür (2005); *Turkey: Challenges of Continuity and Change*, London and New York: Routledge Curzon.
- Aybet, Gülnur (Spring 2012); "Evolution of NATO's Three Phases and Turkey" *PERCEPTIONS*, Vol. XVII, No. 1, 19-36.
- Balkir, Canan (2001); "International Relations: From Europe to Central Asia" Debbie Lovatt, ed., *Turkey since 1970: Politics, Economics, and Society*, Basingstoke: Palgrave.
- Baran, Zeyno (2010); *Torn Country: Turkey between Secularism and Islamism*, Stanford: Hoover Institution Press.
- Bilgin, Pinar (2005); "Turkey's Changing Security Discourses: The Challenge of Globalisation" *European Journal of Political Research*, Vol. 44, No. 2, 175-201.
- Cagaptay, Soner (2006); *Islam, Secularism, and Nationalism in Modern Turkey: Who is a Turk?*, London and New York: Routledge.
- Çetinsaya, Gökhan (2007); "A Tale of Two Centuries: Continuities in Turkish Foreign and Security Policy" Nursin Atesoglu Guney, ed., *Contentious Issues of Security and the Future of Turkey*, Hampshire: Ashgate.
- Crabb, Cecil V., Jr. (1982); *The Doctrines of American Foreign Policy: Their Meaning, Role, and Future*, Baton Rouge and London: Louisiana State University Press.
- Davison, Roderic H. (September 1976); "Russian Skill and Turkish 'Imbecility': The Treaty of Kuchuk Kainardji Reconsidered" *Slavic Review*, Vol. 35, No. 3, 463-483.

- Davutoğlu, Ahmet (December 2009); "Principles of Turkish Foreign Policy" Address at *SETA Foundation*, Washington D.C. Branch, December 8, 2009, Available at: <http://www.setav.org/ups/dosya/14808.pdf>.
- Deringil, Selim (1989); *Turkish Foreign Policy during the Second World War: An 'Active Neutrality'*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Fromkin, David (1989); *A Peace to End All Peace: The Fall of the Ottoman Empire and the Creation of the Modern Middle East*, New York: Avon Books.
- Hale, William (2000); *Turkish Foreign Policy, 1774-2000*, London and Portland, OR: Frank Cass.
- Karpat, Kemal H. (1975); "Turkish- Soviet Relations" Kemal H. Karpat, ed., *Turkey 's Foreign Policy in Transition 1950-1974*, Leiden: E. J. Brill.
- Kay, Sean (Spring 2012); "NATO's Missile Defense – Realignment Collective Defense for the 21st Century" *PERCEPTIONS*, Vol. XVII, No. 1, 37-54.
- Morgenthau, Hans J. (December 1952); "Another 'Great Debate': The National Interest of the United States" *American Political Science Review*, Vol. XLVI, No. 4, 961-988.
- Öniş, Ziya (March 7, 2012); "Turkey and the Arab Spring: Between Ethics and Self-Interest", *Social Science Research Network (SSRN)*, Available at: <http://ssrn.com/abstract=2017639>.
- Rubin, Lawrence (December 2010); "A Typology of Soft Powers in Middle East Politics", A working paper by The Dubai Initiative, No. 5, Available: <http://www.dsg.ae>.
- Taspinar, Ömer (September 2008); "Turkey's Middle East Policies between Neo-Ottomanism and Kemalism" *Carnegie Papers*, Washington DC: Carnegie Middle East Center, Available: <http://carnegieendowment.org>.
- Zürcher, Erik J. (2004); *Turkey: A Modern History*, 3rdedn, London: I.B. Tauris.